

بررسی و نقد اندیشه‌های ماکس وبر در جامعه‌شناسی حقوق

دکتر عبدالرضا علیزاده*

استادیار حقوق پردیس قم دانشگاه تهران
(تاریخ دریافت ۸۵/۹/۱۵، تاریخ تصویب ۸۵/۱۱/۲۴)

چکیده

«جامعه‌شناسی حقوق» تخصصی دانشگاهی و بین رشته‌ای است که می‌کوشد به تحلیل نظری و علمی روابط حقوق و جامعه، سازمان اجتماعی نهاد حقوق (نظم یا نظام)، کنش‌های متقابل اجتماعی موجود در این عرصه و معنایی که مردم به واقعیت‌ها و پدیده‌های حقوقی می‌دهند، پردازد و آن‌ها را فهم و تبیین کند. در میان بزرگان جامعه‌شناسی پرآوازه‌تر از ماکس وبر کم‌تر کسی را می‌توان یافت که هنوز هم کتاب‌ها و مقالات جامعه‌شناسی و بویژه جامعه‌شناسی حقوق در آستانه قرن بیست و یکم به بررسی جدی آرای او پردازند. دلیل این امر، گذشته از نبوغ شخصی این فرد، به تحصیلات همه جانبه و دانش فرهنگستانی وی باز می‌گردد. ماکس وبر استاد حقوق، جامعه‌شناسی و اقتصاد سیاسی بود. در این جستار به بازخوانی دقیق اندیشه‌های او در جامعه‌شناسی حقوق و نیز نقد آرای وی در خصوص «مشروعیت» و «عقلانی‌شدن حقوق» پرداخته، مطالعات برخی از منتقدان را نیز مطرح کرده‌ایم.

کلید واژه‌ها: جامعه‌شناسی حقوق، ماکس وبر، تاریخ‌گرایی، عقلانیت، مشروعیت.

*Emai: alizadeha@ut.ac.ir

مقدمه

«جامعه‌شناسی حقوق» تخصصی دانشگاهی در قلمرو رشته جامعه‌شناسی است که می‌کوشد به لحاظ نظری و علمی، به بررسی و تحلیل رابطه میان حقوق و جامعه، سازمان اجتماعی نهاد حقوق (نظم حقوقی یا نظام حقوقی)، کنش‌های متقابل اجتماعی همه کسانی که با نهاد حقوق و نمایندگان آن (مأموران پلیس، وکلا، دادرسان، قانون‌گذاران و مانند آن‌ها) تماس و رابطه دارند و نیز معنایی که مردم به واقعیت‌های موجود در میان خود می‌دهند،پردازد و آن‌ها را فهم و تبیین کند. بنابراین، جامعه‌شناسی حقوق یک رشته علمی خودکفا و یک حوزه معرفتی جداگانه نیست، بلکه با علوم دیگر مرتبط بوده و همکاری دارد. از جمله با فلسفه حقوق، جرم‌شناسی، مردم‌شناسی حقوقی، جامعه‌شناسی کجروی و جامعه‌شناسی سیاسی، زمینه فکری مشترک و گاه رابطه و همکاری تنگاتنگ دارد. در دهه‌های اخیر دانشمندان و محققان به طور روزافزون به این رشته روآورده و ادبیات نظری و کاربردی چشمگیری را به جا گذاشته‌اند. ر.ک. (تروینیو^۱، ۱۹۹۶، ص ۶-۷؛ همان، ۲۰۰۱، ص ۴-۱).

ماکس وبر^۲ حقوق‌دان و جامعه‌شناس آلمانی، پرآوازه‌تر از آن است که به توصیف حاجتمند باشد. این متفکر نقشی ماندگار در توسعه علم جامعه‌شناسی داشت و در دیگر حوزه‌های دانش و معرفت از جمله فلسفه و جامعه‌شناسی حقوق، علم سیاست، اقتصاد و مسائل اجتماعی جامعه مدرن، به طرح و تحلیل مسایل مهمی پرداخت که هیچ متفکری نتوانست در همان موضوعات از سخنان و تحلیل‌های او درگذرد و به پذیرش یا نقد آن نپردازد. از این روست که او را نه فقط یک شخصیت تاریخی، بلکه نیرویی فکری می‌دانند که هنوز هم در تفکر و بویژه جامعه‌شناسی کنونی حضور دارد و جایگاه

^۱ - Trevino

^۲ - Max Weber (1864-1920)

ویژه‌ای را در میان نظریه‌پردازان «حقوق و جامعه» به خود اختصاص داده‌است (واگو^۱، ۲۰۰۰، ص ۴۷). در این جستار به بازخوانی اندیشه‌های او و نیز نقد آرای وی در زمینه رابطه حقوق و جامعه پرداخته‌ایم.

مفاهیم بنیادی در جامعه‌شناسی ماکس وبر

به طور معمول، ماکس وبر را یکی از بنیان‌گذاران جامعه‌شناسی نوین می‌دانند. او چارچوبی منظم و منسجم برای چشم‌انداز جامعه‌شناختی، پیش نهاد و به شرح و بسط فلسفه‌ای عمیق و ممتاز برای علوم اجتماعی پرداخت و حوزه‌های ماهوی^۲ گوناگونی را بنیان نهاد. در ارزیابی‌های اولیه درباره وبر، نوشته‌های او در قلمروهای ماهوی گوناگونی، مانند جامعه‌شناسی قشربندی، تحلیل قدرت و منزلت، مطالعه دیوانسالاری، جامعه‌شناسی نژاد، جامعه‌شناسی روستایی و حتی جامعه‌شناسی زنان مورد توجه قرار گرفته‌است. نوشته عمومی وبر درباره جامعه‌شناسی نهادهای اجتماعی، در اثر کلاسیک ژولین فروند (۱۹۸۰) بخوبی و به طور مستند، گزارش شده‌است. ماکس وبر به ویژگی‌های اساسی تمدن صنعتی و سرمایه‌داری نوین پی برده بود و دیدگاه‌های او در قلمروهای ماهوی حقوق، سیاست، اقتصاد و دین، بسیاری از موضوعات کلیدی را که اساس رشد فکری در آن رشته‌ها شده‌است، شناسایی کرد. سرانجام در زندگی و آثار

^۱ - Vago

^۲ - حوزه‌های ماهوی (substantive areas) در جامعه‌شناسی، نظریه‌ها و رشته‌هایی‌اند که به طور مستقیم به مطالعه جهان اجتماعی و عینی می‌پردازند؛ این حوزه‌های مطالعاتی و نظریه‌های موجود در آن‌ها، اساساً و ذاتاً جامعه‌شناسی محسوب می‌شوند. در مقابل، مباحثی وجود دارد که به روش تحقیق و فلسفه جامعه‌شناسی می‌پردازند، که آن‌ها را باید مباحثی فراجامعه‌شناختی دانست، زیرا به لحاظ ماهوی جامعه‌شناسی نیستند ر.ک. (تئودورسون و تئودورسون (Theodorson & Theodorson) ۱۹۶۹، ص ۳۴۸.

خود درباره تکلیف در علم و سیاست، مدل نقش^۱ نیرومندی از جامعه‌شناس به عنوان یک اندیشمند به دست داد (ترنر^۲، ۱۹۹۹، ص ۴-۳).

جزئیات تاریخی زندگی ماکس وبر، از سوی همسرش «اریان وبر» در زندگی‌نامه مشهورش گزارش شده‌است. وبر در ۱۴ ژوئن ۱۹۲۰ در پنجاه و شش سالگی بر اثر بیماری ذات‌الریه درگذشت. او در ۲۱ آوریل ۱۸۶۴ در شهر ارفورت آلمان به دنیا آمد و به مطالعه علم حقوق در دانشگاه‌های هایدلبرگ، استراسبورگ و گوتینگن پرداخت و در سال ۱۸۸۸ در برلین درجه دکترای حقوق خود را با نگاشتن رساله‌ای در خصوص وضعیت بنگاه‌های تجاری در سده‌های میانی دریافت کرد. در همان سال به استادی حقوق تجارت و حقوق آلمان در دانشگاه برلین منصوب شد و سپس در دانشگاه‌های فرایبورگ و هایدلبرگ نیز سمت استادی داشت. ماکس وبر در اقتصاد سیاسی، فلسفه علوم اجتماعی، مسائل سیاسی، سرمایه‌داری صنعتی، جامعه‌شناسی دین، جامعه‌شناسی حقوق و حوزه‌های مهم دیگری از جامعه‌شناسی و اقتصاد آثار برجسته‌ای دارد. مهم‌ترین آن‌ها یکی اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری (۱۳۷۳) است و دیگری اقتصاد و جامعه. اثر اخیر او که در ۱۹۶۸ منتشر شد، به گمان بسیاری از نویسندگان چارچوب اصلی و نظری جامعه‌شناسی عمومی ماکس وبر است. پس از مرگ او تقریباً هفتاد سال طول کشید تا آثار جامعه‌شناختی وی به طور کامل به انگلیسی ترجمه شود (ترنر، ۱۹۹۹، ص ۵-۴؛ همچنین ر.ک. تیماشف^۳، ۲۰۰۲، ص ۶۱).

علاقه کنونی به ماکس وبر، نتیجه توجه به چند مطلب است: ماهیت عمومی و فراگیر جامعه‌شناسی او به عنوان سرمشقی برای کل جامعه؛ غنا و پیچیدگی رویکرد روش‌شناختی او (جامعه‌شناسی تفهیمی) که فهم پیچیده مسأله ارزش‌ها و معنا را در

^۱ - role-model.

^۲ - Turner

^۳ - Timasheff

تحلیل تاریخی و جامعه‌شناختی به دست می‌دهد؛ ربط جدید اندیشه‌های سیاسی و اخلاقی او با نظم اجتماعی که فرایند عقلانی شدن بر آن حاکم است؛ ژرفا و غنای جامعه‌شناسی دین تطبیقی او به صورت چشم‌اندازی به فرایندهای عرفی شدن در جوامع نوین و سرانجام، ارتباط ابهام‌های اخلاقی و جامعه‌شناختی او درباره مدرنیته و مدرن‌سازی جامعه از عوامل مهم علاقه به ماکس وبر به شمار می‌روند. اهمیت ماکس وبر، نه به دلیل این است که «بنیان‌گذار» تلقی شده‌است، که دیگر در فضای دانشگاهی توجه به بنیان‌گذاری امری مطلوب و ممتاز نیست، بلکه از آن روست که او درباره تنگناهای فرهنگی و اخلاقی جوامع نوین، حرف‌های قویاً متقاعد کننده‌ای گفته‌است. تحلیل ماکس وبر از عقلانی شدن فرهنگ‌ها، و نیز حقوق، پاسخی نوآورانه و شورانگیز به آن مسائل بود و هنوز نیز نوآورانه و شورانگیز است. (ترنر، ۱۹۹۹، ص ۱۶-۱۵).

جامعه‌شناسی حقوق ماکس وبر، بیش از هر مطالعه جامعه‌شناختی دیگر، معرف دانش فرهنگستانی اوست؛ زیرا افزون بر حقوق رومی، ژرمنی، فرانسوی و آنگلو ساکسن، به حقوق یهودی، اسلامی، هندی، چینی و حتی به عرف‌های پولینزیایی ارجاع می‌دهد (فروند^۱، ۱۹۸۰، ص ۲۱۵-۲۱۴). مارکس و انگلس حقوق را به عنوان یک مسأله نظری عمده در نظر نگرفته بودند؛ اما ماکس وبر این کار را کرد. بی‌تردید، وبر یک جامعه‌شناسی حقوق کاملاً منظم و منسجم را در کتاب اقتصاد و جامعه فراهم آورد (هاف^۲، ۱۹۹۹، ص ۱). همین اثر ماندگار که وبر آن را در پایان عمر آغاز کرد و نتوانست کامل کند، سبب شد که او را یکی از دانشمندترین و فاضل‌ترین عالمان حقوقی همه دوران‌ها بدانند. او در این اثر، نه فقط جامعه‌شناسی حقوق خود را ایجاد کرد که نظریه‌های سیاسی، دینی و اقتصادی خود را در جامعه‌شناسی ارائه کرد. دانش

^۱ - Frund

^۲ - Huff

جامعه‌شناختی، حقوقی و تاریخی گسترده ماکس وبر به او این امکان را داد که به تحلیل تمام‌عیار نظام‌های حقوقی گوناگون در متن فرهنگ‌های مختلف جهان و نیز در دوره‌های گوناگون تاریخی و سطوح ذهنی و عینی واقعیت اجتماعی دست بزند (تروینیو، ۱۹۹۶، ص ۱۶۳).

موضوع اصلی مطالعه ماکس وبر در جامعه‌شناسی حقوق، شرح مراحل و عواملی است که در عقلانی شدن حقوق جدید در چارچوب ویژه عقلانی شدن تمدن غربی مؤثر بوده‌اند. او بدون آن که تلاش‌های همه نظریه‌پردازان و کارورزان حقوقی را نادیده بگیرد، به بررسی تأثیر سیاست، دین و اقتصاد بر تحول حقوق پرداخت (فروند = Frund، ۱۹۸۰، ص ۲۱۵). پیش از پرداختن به مباحث اصلی جامعه‌شناسی حقوقی ماکس وبر، ضروری است که اندکی به شرح برخی مفاهیم کلیدی جامعه‌شناسی او، بویژه مفهوم عقلانیت، اشاره کنیم. برای ملاحظه باقی مفاهیم جامعه‌شناسی وبر می‌توان به مباحث مقدماتی کتاب اقتصاد و جامعه (وبر، ۱۳۷۴، ص ۷۶-۱) مراجعه کرد (برای ملاحظه دیدگاه‌های عمومی ماکس وبر، همچنین ر.ک. کوزر ۱۳۶۸، ص ۳۵۲-۲۲۹؛ آرون ۱۳۷۶، ص ۱۴۸-۱۰۱؛ آرون ۱۳۷۷، ص ۶۴۵-۵۶۵؛ علیزاده و دیگران ۱۳۸۳، ص ۲۷۵-۲۶۴).

تاریخ‌گرایی و اندیشه‌های ماکس وبر

اگر چه چندین گرایش فکری - فلسفی بر اندیشه‌های ماکس وبر تأثیری ژرف داشتند، عمده‌ترین جریان فکری، تاریخ‌گرایی آلمانی^۱ بود. در تاریخ اندیشه، گرایش‌های مختلفی به اهمیت و اصالت تاریخ وجود داشت، اما این گرایش خاص در آلمان، جنبشی دانشگاهی بود که بر منحصر به فرد بودن فرهنگ‌های مختلف تأکید می‌کرد؛ بر طبیعت ارگانیک فرهنگ‌ها اصرار می‌ورزید؛ این اندیشه را می‌پذیرفت که

^۱ - German historicism

اصالت فرهنگ‌های ارگانیک از ماهیت «ذهنی» آن‌ها سرچشمه می‌گیرد، یعنی به معانی درونی آن‌ها، حالت‌های عاطفی، تجربه‌های روحی و معنوی و مانند آن وابسته است؛ برای به چنگ آوردن آن معانی ذهنی و درونی به روش تفهم^۱ اعتماد می‌کرد؛ و به حکومت سیاسی به عنوان بیان اندیشه‌های فرهنگی و منحصر به فرد توجه می‌کرد. این پنج ویژگی تاریخ‌گرایی، ماکس وبر را قادر کرد که مفاهیم بسیار نیرومندی را در همه عرصه‌های جامعه‌شناسی، بویژه جامعه‌شناسی حقوق، صورت‌بندی کند (تروینیو، ۱۹۹۶، ص ۱۶۴).

برخی نویسندگان بر آنند که تاریخ‌گرایی، ترجمان بحران عمومی فرهنگ اروپایی بود که در پایان قرن نوزدهم به فهمی عمیق از عدم ثبات و عدم اطمینان منجر شد: احساسی از بی‌رمقی اندیشه‌ها، زوال یقین دینی و بی‌اعتباری جهان سازمان‌یافته آن روزگار. بحران دیگر تاریخ‌گرایی، جست و جوی راه‌حلی سیاسی برای پیچیدگی و گوناگونی فرهنگ‌ها بود. بررسی‌های ماکس وبر در چنین فضای فکری، اجتماعی و سیاسی شکل گرفت و پاسخی به این اوضاع بود (برای ملاحظه بحث تفصیلی در مورد تاریخ‌گرایی (ترنر، ۱۹۹۹، ص ۱۵-۱۰).

تیپ ایده‌آل (نمونه آرمانی)

وبر برای گریز از رهیافت قائل به تفرد و جزئی‌نگرانه آلمانی و تاریخ‌گرایی، یک ابزار مفهومی کلیدی را با عنوان نمونه آرمانی^۲ ساخته و پرداخته کرد. او این ابزار را برای چارچوب‌بندی دقیق و واقعی واقعیت‌های عینی طراحی نکرد و اقرار می‌کرد که هیچ دستگاه علمی و مفهومی‌ای نمی‌تواند تمام واقعیت‌ها را در خود منعکس کند. مفهوم یا ابزار «نمونه آرمانی» برای رهایی از سردرگمی در تحقیق و مطالعه است

^۱ - verstehen (understanding)

^۲ - ideal type

(کوزر، ۱۳۶۸، ص ۳۰۶). ماکس وبر از این ابزار برای درک پدیدارهای فرهنگی پیچیده (حقوق، اقتدار سیاسی و فعالیت اقتصادی) سود برده است (ترونیو، ۱۹۹۶، ص ۶۴؛ همچنین ر.ک: تیماشف، ۲۰۰۲، ص ۱۶۴).

«ریمون آرون» توضیح می‌دهد که در واقع، نمونه آرمانی ماکس وبر را باید اسم عالی برای تمام مفاهیم موجود در علوم فرهنگی دانست. نمونه آرمانی دو هدف را برآورده می‌کند: نام‌گرایی منسجم و تحول‌پذیری مفاهیم به کار گرفته شده. اندیشه و واقعیت، کلیت و فردیت، باید بودن و بودن، هرگز با هم مخلوط نمی‌شوند و واقعیت هیچ گاه از قانون استنتاج نمی‌شود. این مفاهیم فقط ابزارهایی ضروری برای ادراک جهان است. در واقع، نمونه‌های آرمانی صورت‌های موجود در جهان واقعی را ساده‌تر کرده، فقط نشانه‌های اصلی و کلیدی را حفظ می‌کند؛ در نتیجه، «تصویری ذهنی ساخته می‌شود که نه با تعمیم ویژگی‌های مشترک برای تمام افراد، که با عقلانی کردن آرمان‌گرایانه به دست آمده است» و این تعریف تیپ ایده‌آل (نمونه آرمانی) است. به دیگر سخن، خصلت‌های پراکنده را گرد می‌آوریم، بر برخی تأکید می‌ورزیم و برخی دیگر را کنار می‌گذاریم و شمار دیگری از آن‌ها را بیش از آن‌چه هستند، می‌نماییم؛ در نتیجه، مجموعه‌ای منسجم و خردمندانه را جانشین درهم‌ریختگی و عدم انسجام واقعیت می‌گردانیم (آرون، ۱۳۷۶، ص ۱۰۸-۱۰۶). ماکس وبر می‌نویسد: «یک نمونه آرمانی با تشدید یک‌جانبه یک یا چند دیدگاه و با ترکیب پدیده‌های عینی و منفردی ساخته می‌شود که در واقع بسیار پراکنده و جدا از همد و کم و بیش حضور دارند و گاه غایبند و بر حسب همان دیدگاه‌های یک‌جانبه تشدید شده، به صورت یک ساختار تحلیلی یکپارچه سامان می‌گیرند» (کوزر، ۱۳۶۸، ص ۳۰۶).

جامعه‌شناسان سه نوع نمونه آرمانی را در اندیشه ماکس وبر از هم متمایز کرده‌اند: نخستین نمونه آرمانی از نمونه‌های تاریخی برداشت می‌شود، مانند نمونه‌های «شهر غربی»، «اخلاق پروتستانی» یا «سرمایه‌داری نوین»؛ دومین نمونه آرمانی، از

عناصری انتزاعی که از واقعیت اجتماعی برداشت می‌شود، تشکیل می‌شود، مانند «دیوان‌سالاری» و «فئودالیسم»؛ سرانجام سومین نوع نمونه آرمانی، نمونه عقلانی‌ای است که از رفتار اقتصادی برداشت می‌شود و همه گزاره‌های نظریه اقتصادی از مصادیق آن محسوب می‌شوند (کوزر، ۱۳۶۸، ص ۳۰۸-۳۰۷؛ همچنین ر.ک. آرون، ۱۳۷۶، ص ۱۱۱-۱۰۸).

مفهوم «عقلانیت»^۱

عقلانی شدن، عامل وحدت‌دهنده روش، پژوهش‌ها و فلسفه ماکس وبر است. ماکس وبر معتقد بود که جهان در حال گذر از فرایند عقلانی شدن است و دیگر جادوگران، صوفیان و حتی فیلسوفان از میان رفته‌اند و این دانشمند است که بنابر قانون ارقام و خرد، پدیدارهای کیهانی را تبیین می‌کند. اقتصاد، حقوق، دیوان‌سالاری و مذهب عقلانی شده‌اند و حتی رفتار آدمی در معرض عقلانی شدن قرار گرفته‌است. دیگر سنتی وجود ندارد و چیزی جز فن و پیش‌بینی مطرح نیست؛ دیگر از بخشندگی، جوانمردی و از کردار خود به خودی و غریزی خبری نیست. انسان جز به محاسبه و سود به چیزی نمی‌اندیشد (آرون، ۱۳۷۶، ص ۱۴۷-۱۴۶).

به نظر ماکس وبر، مهم‌ترین تیپ‌های ایده‌آل بر عقلانیت مبتنی‌اند. می‌توان گفت که کل جامعه‌شناسی ماکس وبر و بویژه جامعه‌شناسی حقوق او، بر گرد مفهوم عقلانیت می‌چرخد. هر چند محققان بر سر مفهوم عقلانیت از نظر وبر اتفاق نظر ندارند، با وجود این می‌توان شش جزء به هم مرتبط را از هم متمایز ساخت، اجزایی که با هم، مفهوم عقلانیت وبری را آشکار می‌کنند. آن اجزای شش‌گانه عبارتند از:^۲ تأکید

^۱ - rationality

^۲ - البته برخی نویسندگان تا ۱۶ مفهوم یا مؤلفه‌های مفهومی را برای عقلانیت برشمرده‌اند، اما عمده‌ترین آن‌ها همان است که در این‌جا بیان شده است. ر.ک. (کرون، ۱۹۹۹، ص ۲۴۸).

عقلانیت بر هدف (قصد آگاهانه آدمی برای دست یافتن به هدفی خاص)؛ قابلیت محاسبه؛ قابلیت پیش‌بینی که در نتیجه، امکان کنترل حوادث آینده را در پی دارد؛ منطقی بودن؛ کلیت؛ و سرانجام وجود روشی نظام‌مند در عقلانیت که با سازمان‌بندی حساب شده، بخش‌های موجود در یک مجموعه را به کارآمدترین شیوه برای دست یافتن به نتایج مطلوب، با هم مرتبط می‌سازد (تروینیو، ۱۹۹۶، ص ۱۶۷-۱۶۶).

از نظر ماکس وبر، عقلانیت وجه تمایز تمدن غربی از تمدن‌های دیگر است. وقتی او به مقایسه تمدن غربی با تمدن‌های مشرق‌زمین (هندی، چینی، خاورمیانه‌ای) پرداخت، فقدان عقلانیت را در آن جوامع احساس کرد؛ به دیگر سخن، می‌توان گفت که در تمدن‌های مشرقی، تأکید کم‌تری بر عناصر عقلانیت (قابلیت محاسبه، کارآمدی، قابلیت پیش‌بینی، منطقی بودن و کلی بودن) وجود داشت. برای نمونه، حقوق و عدالت در غرب مطابق با شیوه‌ها و آیین‌های صوری عقلانی و قواعد غیرشخصی و کلی، سازمان یافته‌است، در حالی که در مشرق‌زمین، به شیوه‌ای بسیار نامعقول و غیرعقلانی اعمال می‌شود، یعنی بر اساس تصمیمات برآمده از شهود و اشراق دادرسان و سلاطین. بدینسان انواع عوامل فراحقوقی (اخلاق، سیاست و مذهب) بر این تصمیمات سایه افکن شده‌اند. این امر باعث شده‌است که اداره امور قضایی و دادرسی به پدیداری کاملاً دلبخواهی، مبهم و غیر قابل پیش‌بینی تبدیل شود (برای ملاحظه نقد این اندیشه که حقوق غرب عقلانی است و حقوق مشرق‌زمین غیرعقلانی. ر.ک. (کرون^۱، ۱۹۹۹، ص ۲۴۸).

تصویری که ماکس وبر از یک حقوق عقلانی به دست می‌دهد، این است که حقوق عقلانی دارای منطقی است که هم به طرزی سامان‌مند، همه عناصر تشکیل‌دهنده حقوق را به هم مرتبط می‌کند و هم آن‌ها را دقیقاً تعریف می‌کند، همچنین این حقوق

^۱ - Cron

به صورت آگاهانه نظم یافته و به طور نظام‌مند در قالب مفاهیم انتزاعی و آیین دادرسی صوری بیان شده‌است؛ این ساختار حقوقی و قضایی در یک قلمرو کلی کوشش می‌کند تا قضاوت را غیرشخصی کند و اقدامات و نتایج حاصل از آن، قابل محاسبه و قابل پیش‌بینی باشد (تروینیو، ۱۹۹۶، ص ۱۶۸).

ماکس وبر در جایی می‌گوید که حقوق، نظامی است که در کارهایش آن قدر محاسبه‌پذیر است که می‌توان دادرس یا هیأت منصفه را با ماشین فروش سکه‌ای مقایسه کرد که پرونده خاص را به آن می‌دهی و او حکمی کلیشه‌ای از روی احکام دیگر صادر می‌کند (ایسن^۱، ۱۹۷۸، ص ۶۱). باید دانست این نوع حقوق، یعنی حقوق مکانیکی، ماشین سگه‌ای، مفهوم گرا و صورت گرا، همان است که توسط جنبش جامعه‌شناختی در حقوق (تحلیل اجتماعی، حقوقی اولیور وندل هومز، علم حقوق مبتنی بر جامعه‌شناسی راسکو پاند و واقع‌گرایی حقوقی کارل لولین) به طور جدی نقد و انکار شده‌است (تروینیو، ۱۹۹۶، ص ۹۲-۵۵).

مفهوم «حقوق» از نظر ماکس وبر

ماکس وبر در کتاب *اقتصاد و جامعه* تعریفی از حقوق ارائه می‌کند. به نظر او نظامی را باید حقوق نامید که این احتمال را تضمین و حتمی کند که برای پیروی از قواعد حقوقی و نیز جبران تجاوز به آن‌ها، اجباری فیزیکی یا غیرمادی توسط گروهی از مردم اعمال خواهد شد (وبر، ۱۳۷۴، ص ۳۹؛ فروند، ۱۹۸۰، ص ۲۱۷؛ تروینیو، ۱۹۹۶، ص ۱۷۴). آشکار است که از نظر جامعه‌شناسی وبر، ضمانت اجرای بیرونی و عینی که در واقعیت اجتماعی سوق‌دهنده و بازدارنده باشد، وجه تمایز و ویژگی اصلی قواعد حقوقی محسوب می‌شود. بنابراین، برای تحقق حقوق، وجود یک دستگاه قهری و اجبارکننده لازم است (فروند، ۱۹۸۰، ص ۲۱۷).

^۱ - Eisen

ماکس وبر برای ارائه تعریف حقوق، سه نوع کنش اجتماعی^۱ را از هم متمایز کرد.^۲ این کنش های سه گانه به عنوان اجزای ساختار اجتماعی پذیرفته شد: عادات و رسوم،^۳ عرف^۴ و قرارداد.^۵ عادات و رسوم از نظر وبر عبارت است از کنش های اجتماعی که بر بنیان منظمی انجام می شوند، مانند سه وعده غذا خوردن در روز. اگر آن کنش اجتماعی منظم دارای پیشینه ای طولانی بوده و کاملاً جا افتاده باشد، عرف خواهد بود. از نظر وبر، درست است که قواعد عرفی ضمانت اجرایی بیرونی و رسمی ندارند، ولی عامل تحریم اجتماعی گاهی قوی تر از عوامل رسمی عمل می کنند. اگر رفتار به وسیله تأیید یا عدم تأیید یک طرف از افرادی که محیط اطراف کنش گر را به وجود می آورند، تنظیم شده باشد، در این صورت آن رفتار یا قاعده، قاعده ای قراردادی خواهد بود. قرارداد به وجود آورنده مفهوم تکلیف یا تعهد است و کوتاهی از انجام دادن آن، مخالفت و عدم تأیید دیگران را برمی انگیزد^۶ (وبر ۱۳۷۴، ص ۳۹-۳۸؛ تروینو، ۱۹۹۶، ص ۱۷۴؛ فروند، ۱۹۸۰، ص ۲۱۸).

^۱ - کنش اجتماعی (social action) از نظر ماکس وبر وقتی روی می دهد که شخص کنش گر رفتار دیگران را نیز در معانی ذهنی خویش منظور کند و رفتار خویش را با توجه به آن جهت دهد ر.ک. (وبر ۱۳۷۴، ص ۲۸-۲۵).

^۲ - انواع چهارگانه کنش اجتماعی از نظر ماکس وبر عبارتند از: ۱- کنش عقلایی هدفمند، ۲- کنش عقلایی ارزشی، ۳- کنش عاطفی، ۴- کنش سنتی. برای توضیح آن ها ر.ک. (وبر، ۱۳۷۴، ص ۳۰-۲۸).

^۳ - usage

^۴ - custom

^۵ - convention

^۶ - برخی از نویسندگان (تروینو، ۱۹۹۶؛ فروند، ۱۹۸۰) ابراز داشته اند که از نظر وبر عادات و عرف ها دارای الزام اجباری نیستند و افراد می توانند از آن شانه خالی کنند. مطالبی که در بالا نقل کرده ایم سخنان خود وبر است و دقیق نبودن این اظهار نظر ها را نشان می دهد.

ماکس وبر معتقد است که تفکر حقوقی یا فرایند حقوقی، مشتمل بر دو فعالیت اصلی است: حقوق‌سازی^۱ و حقوق‌یابی^۲. این دو فعالیت فکری در جریان کلی اندیشه حقوقی رخ می‌نمایند. نخست مجموعه فعالیت‌هایی که به ایجاد حقوق (قانون‌گذاری یا قاعده‌گذاری) منجر می‌شوند و دیگری اجرای حقوق است، یعنی مرحله‌ای که توسط مجریان و دادرسان انجام می‌شود. ماکس وبر بر آن است که حقوق‌سازی و حقوق‌یابی می‌تواند عقلانی (وقتی به وسیله قواعدی روشن و کلی هدایت شود) یا غیرعقلانی باشد. به نظر وبر، در این جا عقلانیت به تعمیم دادن^۳ باز می‌گردد، یعنی شما در یک پرونده خاص حقوقی، موارد اختصاصی موجود در آن پرونده را نادیده گرفته و آن قدر آن را کاهش و تقلیل می‌دهید، تا این که بر یک یا چند اصل یا قاعده حقوقی منطبق شود. از نظر او، عدم عقلانیت مقتضی آن است که حکم کلی نداشته باشیم و برای هر پرونده بر اساس شرایط اختصاصی و منحصر به فرد آن تصمیم‌گیری شود. در نتیجه، احکام و آرای که صادر می‌شوند متفاوت خواهند بود و بدینسان هم نظریه‌های حقوقی و هم آرای قضایی، غیر قابل پیش‌بینی خواهند بود (تروینیو، ۱۹۹۶، ص ۱۷۵).

خود ماکس وبر در جلد دوم کتاب اقتصاد و جامعه این تفکیک را به این صورت توضیح می‌دهد که، حقوق‌سازی و حقوق‌یابی را می‌توان بر این اساس که صوری (شکلی) است یا ماهوی، به عقلانی و غیرعقلانی تقسیم کرد. در این تقسیم‌بندی، مقصود ماکس وبر از صوری، قواعدی هستند که فقط به ویژگی‌های کلی و مبهم می‌پردازند و آن‌ها را شرح و تفسیر می‌کنند؛ برعکس، حقوق ماهوی گستره وسیعی از معیارهای فراحقوقی (اخلاقی، سیاسی و مذهبی) را در تصمیم‌گیری

^۱ - lawmaking

^۲ - lawfinding

^۳ - generalization

پرونده‌های قضایی یا نظریه‌پردازی در مسائل حقوقی لحاظ می‌کند (وبر، ۱۹۷۸، ص ۶۵۷-۶۵۶).

اشکال سه‌گانه اقتدار سیاسی

بررسی این بحث، به این پرسش پاسخ می‌دهد که رابطه میان جامعه‌شناسی سیاسی، جامعه‌شناسی دین و جامعه‌شناسی حقوق ماکس وبر چگونه است. پیش از هر چیز باید دو مفهوم مشابه را بررسی کنیم: «قدرت» عبارت است از امکانی که فاعل برای تحمیل اراده خویش بر دیگری حتی در صورت مقاومت او داراست. بنابراین، قدرت در چارچوب یک رابطه اجتماعی قرار دارد و یک طرف رابطه، اراده خود را بر طرف دیگر تحمیل می‌کند.

اما «سلطه»^۱ وضعیتی است که در آن یک ارباب و آقا پیروی دیگران را بر اساس الزامی که به دلیلی برای آنان وجود دارد، به دست می‌آورد. تفاوت «قدرت» و «سلطه» این است که در مقوله قدرت، فرماندهی شخص نیرومند لزوماً مشروع نیست و اطاعت زیردستان نیز اجباراً به حکم وظیفه نیست، در حالی که «سلطه»، علی‌الاصول بر پذیرش زیردستان مبتنی است. اکنون آشکار است که می‌توان بر اساس انگیزش‌های سلطه و منشأ پیروی مردم از فرمانروا سلطه را طبقه‌بندی کرد. برخی از نویسندگان این تعبیر وبر را معادل اقتدار^۲ گرفته‌اند.^۳ ر.ک. (آرون، ۱۳۷۷، ص ۶۲۷؛ کوزر، ۱۳۶۸، ص ۳۱۰).

^۱ - macht (power)

^۲ - herrschaft (domination)

^۳ - (authority)

^۴ - به ویژه به توضیح ریمون آرون در مورد واژه herrschaft و معادل‌های آن مراجعه کنید به (آرون، ۱۳۷۷، ص ۶۳۰).

از نظر ماکس وبر، سلطه یا اقتدار به سه نوع قابل تقسیم است: عقلانی (قانونی - عقلایی)، سنتی و فره‌مند^۱ (فره‌مندانه). سلطه عقلانی بر اعتقاد به قانونی بودن جایگاه فرمانروایان و دستورات آنان مبتنی است. سلطه سنتی بر این اعتقاد مبتنی است که سنت‌های کهن مقدس بوده، کسانی که بر این اساس فرمانروایی می‌کنند، دارای اقتدار مشروعند. سلطه فره‌مندانه بر ویژگی‌های شخصی فرمانروایان مبتنی است، به گونه‌ای که گاه نوعی تقدس یا الهام الهی یا قهرمانی اسطوره‌ای و یا ویژگی‌های اخلاقی، فردی را چنان ممتاز می‌گرداند که انگیزه‌های نیرومند برای پیروی از او در میان مردم به وجود می‌آید. ر.ک. (آرون، ۱۳۷۷، ص ۶۳۱-۶۳۰؛ کوزر، ۱۳۶۸، ص ۳۱۱-۳۱۰؛ صانعی، ۱۳۵۵، ص ۱۹۹-۲۰۱).

صورت‌های چهارگانه حقوق یا تفکر حقوقی

جامعه‌شناسی حقوقی ماکس وبر بر چهار تفکیک اساسی مبتنی است: تقسیم حقوق به حقوق خصوصی و عمومی؛ تفکیک حقوق اثباتی (موضوعه) از حقوق طبیعی؛ تقسیم حقوق به حقوق برون‌ذاتی (نوعی)^۲ و حقوق درون‌ذاتی (شخصی)^۳؛ و سرانجام تمایز قائل شدن میان حقوق صوری^۴ و حقوق مادی^۵ (فروند، ۱۹۸۰، ص ۲۲۲-۲۱۹؛ کاتوزیان ۱۳۷۷، ص ۲۷۶-۲۷۲).

وبر تفکیک کلاسیک میان حقوق عمومی و حقوق خصوصی را بر هیچ ملاک حقوقی یا جامعه‌شناختی درست و رضایت‌بخشی مبتنی نمی‌داند. ملاک‌هایی که وبر مطرح و نقد می‌کند عبارتند از: قواعد و هنجارهای مربوط به نهادهای دولتی؛ مجموعه

^۱ - charismatic

^۲ - droit objectif

^۳ - droit subjectif

^۴ - droit formel

^۵ - droit materiel

مقررات اداری (دستورالعمل‌های مورد استفاده دولت) و حقوق عمومی شامل روابط سلسله مراتبی است، ولی در حقوق خصوصی افراد دارای پایگاه حقوقی برابرند. انتقادهای متعددی بر این ملاک‌ها وارد است: برخی مصداق‌های حقوق عمومی هست که در این سلسله‌مراتب نمی‌گنجد؛ مثلاً حقوق خصوصی را نیز دولت تضمین می‌کند؛ سازمان‌های اداری با سرشت خصوصی نیز وجود دارند و سازمان‌های اداری دولتی در گذشته دارای سرشتی خصوصی بودند. در نتیجه، به عقیده وبر این تفکیک، به تحلیل جامعه‌شناسانه از حقوق کمک نمی‌کند؛ ولی از لحاظ روش‌شناختی برای جامعه‌شناسی خالی از فایده نیست (وبر، ۱۹۷۸، ص ۶۴۴-۶۴۱؛ فروند، ۱۹۸۰، ص ۲۱۹؛ کاتوزیان، ۱۳۷۷، ص ۲۷۲).

تقسیم حقوق به حقوق اثباتی (موضوعه) و حقوق طبیعی نیز، تقسیمی مرسوم و کلاسیک است. جامعه‌شناسی پوزیتیویستی عقیده داشت که وظیفه جامعه‌شناسی فقط مطالعه حقوق موضوعه است. از این نظر، حق با جامعه‌شناسی‌های پوزیتیویستی قرن نوزدهم بود؛ اما جامعه‌شناسی حقوقی تفهمی^۱ ماکس وبر چنین محدودیتی را بر نمی‌تابد. اگر حقوق طبیعی به عنوان قاعده رفتار معنادار انسان‌ها در یک جامعه معین به کار آید، دیگر جامعه‌شناسی تفهمی نمی‌تواند آن را نادیده انگارد. در این صورت، نادیده انگاشتن حقوق طبیعی به معنای این است که به سود نوعی اصول جزمی و به زیان علم جامعه‌شناسی حقوق، موضع‌گیری شده باشد^۲ (فروند، ۱۹۸۰، ص ۲۲۰).

اما سنخ‌شناسی (تیپ‌شناسی) ماکس وبر درباره نظام‌های حقوقی، بیش از همه، بر دو تفکیک اساسی مبتنی است: نخست این که آیین و مقررات حقوقی یا «عقلانی»

^۱- verstehen soziologie (interpretation sociology)

^۲- برای ملاحظه توضیح تقسیمات دیگر درباره حقوق ر.ک. (فروند، ۱۹۸۰، ص ۲۲۰؛ کاتوزیان، ۱۳۷۷، ص ۲۷۲-۲۷۳).

است و یا «غیرعقلانی». مقررات و قواعد عقلانی، متضمن به‌کارگیری منطق و روش‌های علمی برای به دست آوردن حکم موضوعات خاص است. مقررات و قواعد غیرعقلانی بر ملاحظات اخلاقی یا رازورزانه (عارفانه) مانند جادو یا ایمان به قلمروهای مافوق طبیعی، مبتنی است. تفکیک دیگر، تفکیکی میان حقوق، اعم از عقلانی و غیرعقلانی، «شکلی» و «ماهوی» است. حقوق شکلی عهده‌دار آن است که چگونه و به چه روشی، بدون توجه به عادلانه یا منصفانه بودن، باید رأی صادر شود. به دیگر سخن، حقوق شکلی (صوری) مجموع یک نظام حقوقی ناب است که همه قواعد و هنجارهای آن، بدون ملاحظات بیرونی و فقط بر اساس منطق قضایی و حقوقی خاص آن نظام، ساخته و پرداخته شده باشد؛ اما حقوق ماهوی^۱ مشتمل بر قواعدی است که با توجه به اوضاع و احوال موجود در پرونده‌های خاص، ایده و ویژه‌ای را در باب اجرای عدالت و دادرسی اتخاذ می‌کند. به تعبیر ماکس وبر، حقوق ماهوی (مادّی) به عناصر غیرحقوقی یا فراحقوقی توجه می‌کند و در داوری‌هایش به ارزش‌های سیاسی، اخلاقی، اقتصادی و مذهبی استناد می‌جوید. بدین سان، یک سنخ‌شناسی چهارگانه (نمونه‌های آرمانی چهارگانه) ایجاد می‌شود که البته به شکل خالص و ناب آن، بسیار بندرت در جوامع واقعی یافت می‌شود: ۱- حقوق غیرعقلانی ماهوی، ۲- حقوق غیرعقلانی صوری، ۳- حقوق عقلانی ماهوی، ۴- حقوق عقلانی صوری (فروند، ۱۹۸۰، ص ۲۲۲؛ واگو، ۱۹۸۱، ص ۴۷).

انواع سه‌گانه دستگاه قضایی

ماکس وبر دستگاه رسیدگی قضایی را به سه نوع تقسیم کرد: ۱- عدالت قضایی

^۱- این تعبیر با اصطلاح مشابهی که در حقوق و بیش‌تر در آیین دادرسی از آن یاد می‌شود، تفاوت دارد.

دادرسانه (دادرس محور)^۱، ۲- عدالت قضایی تجربی^۲، ۳- عدالت قضایی عقلانی.^۳ نوع نخست وقتی تحقق می‌یابد که اجرای عدالت و دادرسی بر مفاهیم مذهبی مبتنی بوده، فاقد هر گونه مقررات شکلی پیش‌بینی شده باشد، تا جایی که تقریباً می‌توان گفت دادرسی در این حالت، کاملاً دلبخواهی است. ماکس وبر بارزترین مصداق این نوع دادرسی را در دادگاه‌های شریعت اسلام دیده‌است.^۴ این دیدگاه ماکس وبر توسط نویسندگان مختلف نقد و ارزیابی شده‌است. ر.ک. (واگو، ۱۹۸۱، ص ۱۷-۱۶؛ ترنر، ۱۹۷۴، ص ۱۱۰-۱۰۹؛ کرون، ۱۹۹۹، ص ۲۴۸). عدالت قضایی تجربی بر تجزیه و تحلیل پرونده‌ها مبتنی است و با اتکا به تفسیرهای قضایی سابق، نسبت به عدالت قاضی‌مدار عقلانی‌تر است؛ اما از عقلانیت کامل به طور چشمگیری فاصله دارد. نظام حقوقی و عدالت قضایی عقلانی، که به عقیده وبر ویژگی حقوق مدرن غرب است، علی‌الاصول کلیت‌گراست، در حالی که نظام حقوقی غیرعقلانی، جزئیت‌گراست؛ نظام حقوقی عقلانی به «قرارداد» توجه می‌کند، اما نظام حقوقی غیرعقلانی به «وضعیت» توجه دارد.

^۱ - kahdi justice

^۲ - empirical justice

^۳ - rational justice

^۴ آنان که با مبحث قضای حقوق اسلامی و نیز قواعد حاکم بر استنباط احکام شرعی و سيطرة آرای فقیهان در قالب اجماع و شهرت و همچنین جریان قضاوت در دوران حکومت‌های اسلامی آشنا باشند، می‌دانند که اولاً در حقوق اسلامی، مفتیان نباید دلخواهانه فتوا دهند و دادرسان نیز نباید دلخواهانه حکم صادر کنند؛ ثانیاً هر دادرسی نه دلخواهانه که به فتوای خودش عمل می‌کند و بر اساس آن حکم صادر می‌کند، اما در یک نظام حقوقی معین، تفاوت آرای قضایی وقتی فزونی یابد، تحمل نمی‌شود و همانند رویه قضایی یا خود به خود یا با نظارت و هدایت دیوان کشور، سرانجام به وحدت می‌گراید؛ چنان‌که در نظام حقوقی کنونی ایران سرانجام مقرر کرده‌اند که دادرس اگرچه مجتهد باشد، باید طبق قانون رأی صادر کند و فقط در صورتی که فتوای دادرس با قانون تفاوت داشته باشد، می‌تواند پرونده را جهت رسیدگی به شعبه دیگری ارجاع دهد (تبصره ماده ۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۹).

با وجود این، به عقیده ماکس وبر حقوق غربی بر غم نقش‌های تخصصی و حرفه‌ای دادرسان و وکلا، موردی منحصر به فرد است که در آن، بر «تحلیل منطقی معنای» مفاهیم و قواعد حقوقی انتزاعی اتکا شده است (واگو، ۱۹۸۱، ص ۴۸).

فرایند عقلانی شدن حقوق از دیدگاه ماکس وبر

در این جا با تکرار این سخن که «هسته اصلی جامعه‌شناسی حقوقی ماکس وبر، توضیح فرایند عقلانی شدن حقوق است»، تلاش می‌کنیم با توجه به بررسی جامع و روشن ژولین فروند از این دیدگاه ماکس وبر، تصویری همه‌جانبه از نظرات وی در مورد عقلانی شدن حقوق و مراحل آن، یعنی عوامل فراحقوقی مؤثر بر روند عقلانی شدن، وضعیت حقوق‌های سنتی، نقش عرف و قانون، تفکیک حقوق مذهبی از حقوق عرفی و غیرمذهبی و وضعیت سرمایه‌داری نوین به دست دهیم. ر.ک. (فروند، ۱۹۸۰، ص ۲۳۳-۲۲۴؛ فروند ۱۳۶۲، ص ۲۷۹-۲۶۸).^۱

ماکس وبر سیر تحول حقوق را به این صورت ترسیم می‌کند: مرحله نخست، وحی کاریزماتیک (فرهمندانه) توسط انبیای حقوقی (انبیایی که صاحب شریعت و آیین حقوقی بودند)؛ مرحله دوم، ایجاد و کشف تجربی حقوق توسط معتمدان (که به عنوان مشاوران درباری کار می‌کردند)؛ مرحله سوم، اعطای حقوق توسط امپراتوران غیردینی و قدرتهای حاکم دینی؛ مرحله چهارم، حقوق نظام یافته و تخصصی (بر پایه آموزش ادبی و صرفاً منطقی). این مرحله اخیر، برای حقوقدانان و قضات حرفه‌ای، صلاحیت اختصاصی ایجاد کرد. ماکس وبر در اقتصاد و جامعه می‌نویسد: «بنابراین، تحول کیفیات صوری حقوق در چارچوب طرز عمل ابتدایی بر مبنای ترکیبی از جادو و وحی، با گذر از بیراهه احتمالی عقلانیت معطوف به هدف از سنخ مادی و غیرصوری

^۱ - تذکر این نکته ضروری است که افزون بر متن فرانسه، از ترجمه آقای عبدالحسین نیک‌گهر نیز سود برده‌ام.

توسط حکومت‌های دینی و پاتریمونیل (=موروئی)، به سوی یک عقلانیت و نظام‌یافتگی منطقی فزاینده به یمن تخصصی شدن حقوق و گذر آن (اگر از خارج به امور نگاه کنیم) به سوی یک والایی منطقی و استنتاجی شدن فزاینده حقوق، و بالاخره به سوی فنّ بیش از پیش عقلانی آیین دادرسی بوده‌است.^۱

ماکس وبر با استفاده از اسناد متعدد تاریخی بر آن است تا ثابت کند که حقوق ابتدایی خصلتی کاریزماتیک داشت. به گفته او، حقوق از سوی خطیبان و انبیای حقوقی که اراده الهی را تفسیر می‌کردند، همچون امری الهی مطرح می‌شد؛ لذا تکلیف قانونی، نه یک تکلیف انسانی، که یک تکلیف الهی بوده، ترس از خدا به شخص این توان را می‌داد که تصمیم بگیرد. ده فرمان خداوند به موسی و نیز حقوق قرآنی نمونه‌هایی از تکالیف الهی‌اند. به طور کلی، چه در اروپا و چه در افریقا، منادیان حقوق خطیبان فرهمند و روحانیان بودند. همچنین آزمایش الهی (اوردالی) نیز گواه وجود جنبه فرهمندانه حقوق بود. این خصلت فرهمندانه در کشورهای آنگلو ساکسن نیز وجود داشت. بلاکستون^۱ در نوشته‌های خود از قاضی انگلیسی به مانند یک هاتف غیبی یاد می‌کند. در مورد قاضی امریکایی نیز گفته‌اند که قضاوتش همانند یک ابداع واقعی است، تا آن جا که نام خودش را با تصمیمی که گرفته‌است، قرین می‌کند. به طور کلی، حضور هیأت منصفه در دادرسی‌ها، از بقایای عدم عقلانیت حقوق است (فروند، ۱۹۸۰، ص ۲۲۹-۲۲۵).

ژولین فروند اشاره می‌کند که ماکس وبر به مقایسه میان «مستشار رومی» و «وکیل انگلیسی طرفدار راه‌حل مورد به مورد»^۲ مسائل حقوقی پرداخته‌است. وبر به کار فقیهانی که تلاش کرده‌اند تا حقوق اسلامی را فقط بر اساس متون مقدس دینی و صرفاً

^۱ - blackstone

^۲ - *ad hoc* (موردی)

از راه استدلال عقلی و منطقی، بدون توجه به دشواری‌های عملی آن، عقلانی کنند، توجه کرده‌است.^۱ (همچنین ر.ک: ترنر، ۱۹۷۴، فصل هفتم). آن‌گاه وبر به بیان سازگاری‌ها و تفاوت‌هایی پرداخت که میان پاسخ‌های قضایی مستشاران رمی و فتوای مفتیان اسلامی وجود دارد (برای مطالعه تفصیلی در این مورد ر.ک: وبر، ۱۹۷۸، ص ۸۳۱-۸۰۹).

ماکس وبر اعتقاد داشت که مرحله تحول حقوق با پیدایش مستشاران و حقوقدانان عرفی شروع شد و جریان عقلانی و منطقی شدن حقوق، در کنار ادامه یافتن صوری بودن و اعتبار فرهمندانه آن، شدیدتر شد. همچنین عوامل دیگری نیز که صوری نبودند، به سود جریان عقلانی شدن حقوق عمل کرده‌اند. این عوامل، همان شرایط مادی حیات اجتماعی‌اند؛ عواملی مانند پیچیدگی مبادله‌های اقتصادی، توسعه تشریفات قراردادهای، آثار جنگ و لزوم آرام‌سازی سرزمین‌های اشغال شده. به دیگر سخن، زیر فشار قدرت سیاسی یا دینی، وجه مادی از لحاظ نمونه آرمانی عقلانی شدن حقوق، بیش از پیش اهمیت پیدا کرد. شاهزادگان سیاسی یا آنان که تحت سیطره مذهب حکومت می‌کردند، در عین حال به دلیل نظم یا کارآمدی، سرانجام در مواردی، در امور قضایی و حقوقی مداخله می‌کردند و از این که دقت‌های قضایی صرفاً صوری را زیر پا بگذارند، ابا نداشتند. برای نمونه می‌توان به تلاش‌های زمامداران عوام‌فریب در آتن، شیوه دادرسی والیان در رُم، احکام قانونگذارانه پادشاهان فرانک، نوآوری‌هایی

^۱ - ماکس وبر در بررسی‌های خود عمدتاً به عدم استقلال قاضی مسلمان و دلبخواهی بودن آرای او و دخالت حکمرانان در مراحل دادرسی اشاره‌هایی دارد و آن را مسلم انگاشته است، اما همان طور که پیشتر اشاره شد، کار قضاوت اسلامی طبق موازینی انجام می‌شود و نسبت دادن حیل‌گری به قضات صرفاً به دلیل وجود تعدادی از قضات خود فروخته در تاریخ، موجه نخواهد بود و نباید آثار وجود استبداد سیاسی را به ویژگی یک نظام حقوقی نسبت داد. برای مطالعه نقد مفصل این دیدگاه ر.ک. (ترنر، ۱۳۸۰، ص ۲۰۱-۱۹۶).

که توسط پادشاهان انگلیسی و گردهای چانسلر^۱ به عمل آمد، اشاره کرد. همچنین می توان به عمل کرد پادشاهی خودکامه در فرانسه یا به طور اختصاصی تر، به ابتکاری که فردریک کبیر پادشاه پروس در خصوص پرونده یوهان آرنولد^۲ آسیابان پروس ارائه داد، توجه کرد. آسیابان پروس از ارباب خود گرسدورف^۳ به امپراتور شکایت کرد، زیرا او جریان آب را به آسیاب قطع کرده بود؛ ولی باز هم مال الاجاره خود را مطالبه می کرد. امپراتور حق را به آسیابان داد و ارباب را محکوم کرد (فروند، ۱۹۸۰، ص ۲۳۰-۲۲۹).

مرحله سوم تحول حقوق به سوی عقلانی شدن، با دخالت عناصر غیرحقوقی، عناصر خارج از قلمرو حقوق، مانند عناصر سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و اخلاقی در جهت عدالت صوری و بسط عدالت ماهوی، آغاز می شود. با عقلانی تر شدن دستگاه اداری پادشاهان و پیدایش کارمندان متخصص، جریان عقلانی شدن حقوق نیز آسان تر انجام گرفت. امپراتور که مظهر قدرت سیاسی بود، بدون حذف کامل فرهمنندی و عدم عقلانیت، برای برقراری نظم و وحدت سیاسی، در جهت عقلانی کردن و انتظام بخشیدن به حقوق ماهوی (عملی) تلاش می کرد؛ لذا پادشاهان به تدوین مجموعه قوانین آیین دادرسی کیفری و نیز مجموعه قوانین آیین دادرسی مدنی اقدام کردند. در همین مرحله، جدایی حقوق از دین به صورت آشکار در غرب رخ نمود؛ اما در سایر مناطق جهان به دلیل وجود سنت های رازورزانه (آمیخته به جادو) و هنجارهای دینی، این جدایی میسر نشد (فروند، ۱۹۸۰، ص ۲۳۱-۲۳۰).

بی تردید، بقایای روح حقوق رومی، با تفکیکی که میان تکالیف دینی و تعهدات حقوقی قائل بود، بر عقلانی شدن حقوق تأثیری نیرومند داشت، هر چند که

^۱ - Lord Chancelors

^۲ - J. Arnold

^۳ - Gersdorf

نباید سهم حقوق دینی و کلیسایی را دست کم گرفت؛ حقوقی که در میان حقوق‌های مقدس از همه عقلانی‌تر بود و مبنای آن را نیز یک اصل عقلانی، یعنی حقوق طبیعی (میراث فیلسوفان رواقی) تشکیل می‌داد. حمایت پادشاهان و دخالت‌های آنان، ستیزی را میان دو نوع حقوق به بار آورده بود: یکی حقوق مصلحت‌گرایانه (ماهوی) که مورد حمایت پادشاهان بود و دیگری حقوقی که از سوی صاحب‌منصبان و فنودال‌ها حمایت می‌شد. در نتیجه، عقلانی شدن حقوق ماهوی در مرحله سوم، که راهنمای آن نه هنجارهای منطقی مشروعیت ناب حقوقی، که جست و جوی راه‌حل‌های عملی برای حل و فصل منصفانه تعارض‌ها و اختلاف‌های موجود میان منافع افراد و منافع خصوصی و عمومی بود؛ نقش مهمی در تحول حقوق ایفا کرد (فروند، ۱۹۸۰، ص ۲۳۱).

در جریان مرحله چهارم، نوعی صورت‌گرایی حقوقی بازگشت، اما این بار هدف آن، تلفیق میان منطق حقوقی و مقتضیات جهان مادی و عینی، مانند آزادی‌های فردی و امور اجتماعی بود. به نظر وبر، در زمان او هنوز این فرایند که سرچشمه آن را باید در جنبش‌های انقلابی قرن ۱۸ جست، ثبات نیافته است؛ زیرا الهام‌بخش آن صورت‌گرایی نوین، نظریه حقوق طبیعی بود که در اوایل قرن بیستم دیگر متروک شده بود. مفاهیم حقوقی گوناگونی چون پوزیتیویسم و تاریخ‌گرایی بنا داشتند تا جایگزین مفهوم در حال انحطاط حقوق طبیعی شوند، اما مؤفق نشدند. ملموس‌ترین دستاورد این صورت‌گرایی نوین، تدوین مجموعه‌های آیین دادرسی حقوقی در کشورهای مختلف بود. از ویژگی‌های اصلی این حرکت نوین (صورت‌گرایی) انصراف از تجربه‌گرایی و تحقیق در موارد اختصاصی برای اهتمام صرفاً عملی و شور اخلاقی است، تا بتوان منطق و عقلانیت ذاتی را بدون کنار گذاشتن عناصر خارج از حقوق، به آن افزود (فروند، ۱۹۸۰، ص ۲۳۲).

صورت‌گرایی نوین دوپهلوی و مبهم است؛ زیرا از یک سو یک ارزش را مطرح می‌کند، مثلاً این خط مشی که باید مجازات‌ها برای بازسازی و اصلاح مجرمان در نظر

گرفته شود. از سوی دیگر اقداماتی در خلاف جهت آن ارزش‌ها دنبال می‌کند؛ یعنی نمی‌توان سرانجام بر عدم عقلانیت ارزش‌ها غلبه کرد و بر تضادهای موجود در میان آن‌ها چیرگی یافت و به طور کامل دغدغه ارزش‌های متعارض را کنار گذاشت. به همین دلیل، با وجود تخصّصی شدن حقوق، باز هم صورت‌گرایی مبهم و دوپهلوی باقی می‌ماند؛ زیرا نمی‌توان زندگی اجتماعی را در چارچوب مقررات و قواعد انتزاعی حقوقی زندانی کرد. برای نمونه، حقوقدانان از دکنترین حقوق آزاد (قاضی در ایجاد حقوق نقش داشته‌باشد نه این که فقط مجری قانون باشد) سخن می‌گویند، یا مدعی می‌شوند که به معیار واحدی دست یافته‌اند که با آن، هم می‌توان حقوق گمرکی را تعیین کرد و هم مقررات مربوط به ولایت پدر را. در مقابل، فقط می‌توان پاسخ داد که انسجام کاملاً منطقی و سامان‌مند حقوق، افسانه‌ای بیش نیست؛ زیرا هیچ نظریه حقوقی ناب و بی‌نقصی وجود ندارد (فروند، ۱۹۸۰، ص ۲۳۳-۲۳۲).

وبر در آثار خود توضیح می‌دهد که چگونه سرمایه‌داری به پیدایش نظم حقوقی عقلانی کمک کرده‌است. کسانی که با اندیشه‌های ژرف ماکس وبر آشنایی دارند، می‌دانند که وبر برخلاف برخی نسبت‌ها که به او داده‌اند، درصدد نشان دادن رابطه تک‌علتی، مستقیم یا تک‌خطی میان پدیدارهای اجتماعی نبود. وبر با آگاهی از پیچیدگی روابط و زندگی اجتماعی، به جای آن که از تأثیر و علّیت پدیدارها سخن بگوید، بیش‌تر تلاش می‌کرد که هماهنگی نزدیکی را میان دو یا چند عامل اجتماعی نشان دهد. به دیگر سخن، ماکس وبر در تحلیل‌های خود از نوعی همگرایی میان پدیدارها یا همان «قرابت انتخابی»^۱ سخن می‌گفت (تروینیو، ۱۹۹۶، ص ۱۸۰).

اندیشه قرابت انتخابی ماکس وبر تا آن جا که به رابطه فعالیت‌های اقتصادی و فعالیت‌های حقوقی مربوط می‌شود، شاید به بهترین وجه در این اظهار نظر او انعکاس

^۱ - elective affinity

یافته باشد: «شرایط اقتصادی خودبه‌خود موجب پیدایش صورت‌های حقوقی جدید نمی‌شوند؛ آن‌ها فقط این فرصت را ایجاد می‌کنند که یک فن حقوقی اختراع شده، به طور واقعی گسترش یابد. بسیاری از نهادهای حقوقی مختص به سرمایه‌داری، بیش از آن که دارای خاستگاه رومی باشند، به قرون وسطا تعلق دارند؛ هر چند که حقوق رُم، از لحاظ منطقی، از حقوق قرون وسطایی، بسیار بسیار عقلانی‌شده‌تر است. در حالی که این امر افزون بر دلایل اقتصادی، به دلایل مختلفی نیز مربوط می‌شود که همگی از تفاوت‌های موجود در فنون حقوقی ناشی می‌شود» (وبر، ۱۹۷۸، ص ۶۸۸-۶۸۷). ادعای کلی ماکس وبر این بود که تحول تاریخی نظام‌های حقوقی در اروپا به سوی نوعی حقوق عقلانی صوری بوده‌است (برای ملاحظه بحث تفصیلی در این مورد ر.ک. (تروینیو، ۱۹۹۶، ص ۱۸۳-۱۸۰).

سخن خود را در باب عقلانی شدن حقوق اروپا از نظر ماکس وبر با این گفته واگو، (۱۹۸۱، ص ۴۸) به پایان می‌پریم که درست پس از مرگ ماکس وبر در ۱۹۲۰ حقوق عقلانی در آلمان، جای خود را به ایمانی‌شهودی به رهبری کاریزماتیک آدلف هیتلر داد. شاید بتوان گفت که ماکس وبر نیز به همان اندازه خوش اقبال بود که کارل مارکس؛ زیرا نه در انگلستان نخستین انقلاب کارگری تحقق یافت (پیشگویی مارکس) و نه عصر حقوق غیر عقلانی یا مبتنی بر الهام و شهود به پایان رسید (پیش‌بینی وبر). البته شاید مقصود خود وبر نیز این نبود که این فرایند به سوی عقلانی شدن، فرایندی تاریخی و خطی است که همواره به سوی عقلانیت پیش می‌رود، اما واقعیت‌های موجود در حقوق کشورهای اروپایی، مهم‌ترین نقد را بر اندیشه وبر در باب عقلانیت به دست می‌دهد.

نقد و بررسی دیدگاه‌های ماکس وبر در جامعه‌شناسی حقوق

برای درک سخنان منتقدان آرای ماکس وبر، توجه به برخی از مفاهیم کلیدی جامعه‌شناسی وبر ضروری است؛ اما در این جا فقط به اختصار به آن‌ها اشاره می‌کنیم. پیش از این به جامعه‌شناسی تفسیری یا فهم تفسیری ماکس وبر اشاره کردیم (وبر، ۱۳۷۴، ص ۱۷-۸). در جامعه‌شناسی وبر، جامعه‌شناس به مطالعه «ارزش‌ها» مانند همه پدیدارهای اجتماعی دیگر دست می‌زند؛ اما نمی‌تواند به داوری ارزشی بپردازد. جامعه‌شناس برغم عقیده اخلاقی و اعتقادی خاص خود، باید از جانبداری و حمایت از آن‌ها در مقام مطالعه علمی خودداری کند. اگر یک بررسی علمی، جانبدارانه باشد، دیگر عینیت علمی در آن وجود ندارد. آشکار است که چگونه مفاهیمی چون «جامعه‌شناسی تفهیمی»، «بی‌طرفی ارزشی» و «عینیت» با هم ارتباط دارند. وبر در اقتصاد و جامعه می‌نویسد: «جامعه‌شناسی، علمی است که با فهم تفسیری کنش اجتماعی و نیز با تبیین علّی فرایند و پیامدهای کنش اجتماعی سروکار دارد» (وبر، ۱۹۷۸، ص ۴) به نقل از (تروینیو، ۱۹۹۶، ص ۱۸۵)، همچنین ر.ک. (وبر، ۱۳۷۴، ص ۳).

مفهوم دیگری که باید به آن اشاره کرد، مفهوم «مشروعیت»^۱ است که بیش از هر مفهوم دیگری به آن توجه شده است. کوتاه سخن این که از نظر ماکس وبر، یک اقتدار یا سلطه مشروع باید بر توافق همگانی (اجماع) افراد بالادست و فرمانبرداران مبتنی باشد. ماکس وبر در اقتصاد و جامعه، درجه اعتبار یک نظم اجتماعی را به میزان باور و اعتقادی که افراد موجود در آن نظم دارند، وابسته می‌داند (وبر، ۱۳۷۴، ص ۳۶). به دیگر سخن، درجه تمایل مردم به یک نظم حقوقی، مشروعیت آن نظم و درجه این مشروعیت را تعیین می‌کند؛ زیرا کارآمدی آن نظم نیز به متابعت اختیاری و همکاری مردم وابسته است. وبر می‌گوید که این مشروعیت، به طور کلی یا در کنش اجتماعی

^۱ - legitimacy

عاطفی ریشه دارد و یا خاستگاه آن، کنش اجتماعی عقلانی است (برای بررسی این دیدگاه‌های وبر، افزون علاوه بر کتاب‌های نظریه‌های جامعه‌شناسی (فرونند، ۱۹۸۰؛ ترنر، ۱۹۴۷؛ هیوز، ۱۳۶۹، ص ۲۷۹-۲۶۳ و تروینیو، ۱۹۹۶، ص ۱۸۶-۱۸۴).

اقتدار (سلطه) عقلانی ارزشی

جامعه‌شناسی به نام مارتین اسپنسر^۱، اندیشه‌های ماکس وبر را درباره مشروعیت سلطه بررسی کرده و گسترش داده است (اسپنسر، ۱۹۷۰). نوع چهارمی بر نمونه‌های آرمانی سه‌گانه وبر افزود و آن را اقتدار عقلانی ارزشی^۲ نامید. مارتین اسپنسر بر آن است که از نظر ماکس وبر یک نظم اجتماعی مشروع، نظامی است هنجارین که کنشگران به دلیل باور به الزام‌آوری و درستی آن، از آن پیروی می‌کنند. ماکس وبر چهار شیوه را که مردم از طریق آن‌ها، مشروعیت را به نظم اجتماعی نسبت می‌دهند، برشمرده است: به وسیله سنت (اعتقاد به مشروعیت نظم اجتماعی، از آن‌رو که همیشه وجود داشته است)؛ بر حسب نگرش‌های عاطفی و بویژه احساسی؛ بر حسب باوری عقلانی به ارزش‌های مطلق موجود در آن نظم اجتماعی؛ از آن‌رو که آن نظم اجتماعی بر روشی مبتنی است که به عنوان روشی حقوقی (قانونی) شناخته شده است (وبر، ۱۹۴۷، ص ۱۳۰). از این چهار بنیان مشروعیت نظم اجتماعی می‌توان با عناوین «سنت»^۳، «نگرش‌های عاطفی»^۴، «ارزش مطلق»^۵ و «حقوقی عقلانی»^۶ یاد کرد (تروینیو، ۱۹۹۶، ص ۱۸۷-۱۸۶).

^۱- Martin Spencer

^۲- value-rational authority

^۳- tradition

^۴- affectual attitudes

^۵- absolute-value

^۶- rational-legal

مارتین اسپنسر بر آن است که ماکس وبر اجزای ساختار کنش های متقابل اجتماعی را دو چیز می داند: اقتدار^۱ (فرامین قانونی یک رهبر که الزام آور تلقی می شود) و هنجارها^۲ (قواعد رفتار که مردم کنش های خود را با آنها سازگار می کنند و این باعث پایداری ساختار می شود). اسپنسر سه مجموعه از روابط را با توجه به انواع سه گانه اقتدار و چهار نوع هنجارهای مشروع می یابد: اقتدار فرهمندانه رهبر پیامبرگونه؛ هنجارهایی که به لحاظ سنتی مشروعند و هنجارهای حقوقی - عقلانی. اسپنسر معتقد است که همه این هفت نگرش اساسی یا مقوله های مشروعیت^۳ را می توان تحت دو نگرش مربوط به مشروعیت در نظر گرفت: نگرش عاطفی^۴ و نگرش عقلانی ارزشی^۵ (تروینیو، ۱۹۹۶، ص ۱۸۷).

مارتین اسپنسر توضیح می دهد که مشروعیت مقوله ششم (هنجارهای ارزشی مطلق) بر اندیشه «حقوق طبیعی» یا بر اصول اخلاقی عالی مبتنی می شود. نمونه ای از این نوع مشروعیت را می توان در قوانین مدنی یافت؛ زیرا مردم از آن رو از این قوانین پیروی می کنند، که به اصول عالی اخلاقی و ارزش های مطلق، برابری و آزادی، اعتقاد دارند. افزون بر این، به نظر اسپنسر، عقلانیت ماهوی^۶ به بهترین وجه، معرف هنجارهای ارزشی مطلق است. سرانجام، مارتین اسپنسر موفق می شود، در جریان برقرار کردن این پیوندهای مفهومی، نوع جدیدی از اقتدار را افزون بر طبقه بندی سه گانه وبر بسازد و آن

^۱ - پیش از این توضیح دادیم که خود وبر از چیزی شبیه به سلطه (domination) سخن می گفت، ولی در ادبیات انگلیسی زبان، این تعبیر وبر بیش تر به «authority» (اقتدار) ترجمه شده است.

^۲ - norms

^۳ - اقتدار فرهمندانه؛ اقتدار سنتی؛ اقتدار حقوقی - عقلانی؛ هنجارهای به لحاظ سنتی مشروع؛ هنجارهای به لحاظ عاطفی مشروع؛ هنجارهای ارزشی مطلق؛ و هنجارهای حقوقی عقلانی.

^۴ - affectual attitude

^۵ - value-rational attitude

^۶ - substantive rationality

را «اقتدار عقلانی ارزشی» بنامد. برخلاف «اقتدار حقوقی عقلانی» که حقوق صوری و شکلی به تحقق آن کمک می‌کند، «اقتدار عقلانی ارزشی» از اصول اخلاقی ماهوی^۱ سرچشمه می‌گیرد (تروینیو، ۱۹۹۶، ص ۱۸۸-۱۸۷).

«اقتدار عقلانی ارزشی» بهتر از «اقتدار عقلانی حقوقی» ماکس وبر، می‌تواند مشروعیت رهبرانی که دارای مقام‌های انتخابی در نهادهای سیاسی مردم‌سالارند، مانند رئیس‌جمهور و نمایندگان مجلس قانونگذاری، تبیین کند. اقتدار عقلانی حقوقی که علت سُلطه مشروع این مقامات محسوب می‌شود، نمی‌تواند علل رونق و کساد یا شکوفایی و انحطاط این اقتدار را تبیین کند، در حالی که اگر با معیار «اقتدار عقلانی ارزشی» به مسأله نگاه کنیم، بر فراز صورت‌های حقوقی، ارزش‌هایی نیز وجود دارد که آن‌ها را باید مراعات کرد و در صورت بی‌توجهی به آن‌ها، اقتدار حقوقی آسیب می‌بیند. برای نمونه، در جوامع مردم‌سالار (دموکراتیک)، رضایت فرمانبرداران یک ارزش نهایی فراحقوقی است که زیربنای قوانین صوری موجود در قانون اساسی محسوب می‌شود و همین ارزش نهایی است که به سُلطه رئیس‌جمهور مشروعیت می‌بخشد (تروینیو، ۱۹۹۶، ص ۱۸۸).

فارغ از ارزش بودن و مسأله مشروعیت

دیوید کمپل^۲ (۱۹۸۶) تناقض موجود در تبیین مشروعیت را در بررسی‌های ماکس وبر، که به ادعای خود وبر تبیینی فارغ از ارزش بود، نشان داد. کمپل بر آن است که ماکس وبر به جای فهم بنیان یک اعتقاد به مشروعیت، به تبیین آن می‌پردازد. به اعتقاد کمپل، تبیین‌های وبر از مشروعیت، بر باورهای کنش‌گران به مشروعیت یک نظم حقوقی، مبتنی نیست، بلکه بر معرفت نمونه آرمانی درباره نظم‌های سُلطه، متکی است

^۱- substantive moral principles

^۲- David Campbell

(کمپل، ۱۹۸۶). برای نمونه، به نقدی که در پاورقی در مبحث شماره ۶ (انواع سه گانه دستگاه قضایی) نگاشته ایم مراجعه کنید.

نقد جامعه‌شناختی درباره مفهوم «مشروعیت»

آلن هاید^۱ (۱۹۸۳) با مطالعه تجربی نشان داد که مشروعیت صوری، در عمل با تبیین علت پیروی مردم معمولی از قانون ارتباط ندارد. هاید بر آن است که مردم معمولی، به ارزش‌های اخلاقی ماهوی که پشتوانه آرای قضایی است، بسیار بیش‌تر از آیین صوری و مقررات و تشریفات رسیدگی و اجرای عدالت، اهمیت می‌دهند (هاید، ۱۹۸۳).

در مقابل تحلیل هاید، تام تایلر^۲ در کتابش با عنوان «چرا مردم از حقوق پیروی می‌کنند؟» (۱۹۹۰) به نتیجه‌ای دیگر می‌رسد. تایلر دریافت که طرف‌های اختلافات و دعاوی حقوقی، در وهله نخست به موضوع‌های هنجاری و عادلانه بودن شیوه رسیدگی و فرایند قضایی توجه دارند. تایلر پاسخ‌های ۶۵۲ نفر را که به تازگی با پلیس یا دادگاه روبه‌رو شده بودند، ارزیابی کرد. یافته‌های تام تایلر با نظریه ماکس وبر که معتقد است اقتدار حقوقی عقلانی، توسط مقررات صوری و تشریفات مشروعیت می‌یابد، سازگار است. به نظر تایلر، مشروعیت فقط بر موضوعات ابزاری مرتبط با منفعت شخصی^۳ مبتنی است، اما در ابتدا بر موضوعات هنجارین (آیین دادرسی و قواعد شکلی) عادلانه و منصفانه تکیه دارد. ر.ک. (تروینیو، ۱۹۹۶، ص ۱۹۲-۱۹۱).

^۱ - Alan Hyde

^۲ - Tom Tyler

^۳ - self-interest

نتیجه

از نظر ماکس وبر، جوامع غربی و نیز نظام‌های حقوقی در فرایند عقلانی شدن قرار گرفته‌اند و دیگر، عصر سنت‌ها و جادوگران، صوفیان و حتی فیلسوفان به سر رسیده است. کل جامعه‌شناسی ماکس وبر و بویژه جامعه‌شناسی حقوق او بر محور «عقلانیت» می‌گردد. مؤلفه‌های عقلانیت از نظر وبر عبارتند از: تأکید بر هدف، قابلیت محاسبه، پیش‌بینی پذیری (برای مهار حوادث آتی)، منطقی بودن، کلیت و روشی سامان‌مند که بخش‌های موجود در یک جامعه را به کارآمدترین شیوه برای دست یافتن به نتایج مطلوب با هم مرتبط می‌کند. وبر تصوّر دقیقی از تمدن‌های مشرقی نداشت، تصویری که همراه با روش تفهّمی به دست آمده باشد. وی برغم دانش فرهنگستانی خود، در بسیاری از موارد، از جمله اظهارنظر او در خصوص حقوق اسلامی، نتوانست سخنان درست و دقیقی ارائه کند. او برای نمونه نظام حقوق اسلامی را یکسره غیرعقلانی می‌داند و به وجود برخی از عناصر عقلانیت در حقوق اسلامی (مانند کلیت، منطقی بودن و پیش‌بینی پذیری) توجه نکرد و بویژه روش تفهّمی خود را در فهم و تحلیل حقوق‌های مشرقی به کار نگرفت. البته همان‌طور که ماکس وبر و دیگر متفکران (از جمله هومز^۱، پاند^۲ و ولین^۳) تأکید کرده‌اند، عقلانیت صوری در شکل کامل و فزاینده آن، حقوق را به یک ماشین بی‌روح تبدیل می‌کند.

تقسیم مجموع معرفت‌ها و کنش‌های حقوقی به دو نوع فعالیت عمده، یعنی حقوق‌سازی و حقوق‌یابی که یکی کار قانونگذار و عرف و دیگری، کار دادرسان و دیگر کارورزان حقوقی است، تفکیکی واقعی و عینی بوده و توجه جدی به آن، آثار مهمی را در قلمرو روش قانون‌گذاری، آموزش و پرورش حقوقی و نیز روش تحقیق در

^۱ - Oliver Wendell Holmes

^۲ - Roscoe Pound

^۳ - Karl N. Llewellyn

حقوق به بار می آورد. این تقسیم هنوز هم در جامعه‌شناسی حقوق دارای رواج و اعتبار است. هم در کار قانونگذاری و قاعده‌سازی و هم در کار قانون‌یابی (عمدتاً دادرسی) باید برای عوامل فراحقوقی (اخلاق، سیاست و مذهب) سهم مهمی قایل بود و به بررسی آن پرداخت. تأثیر این عوامل ماهوی (فراحقوقی) هر چند حقوق را از عقلانیت صوری دور می‌کند، بدون آن هم واقعیت‌ها نادیده انگاشته می‌شود و هم فرجام خوشایندی برای یک نظام حقوقی قابل ترسیم نیست. ماکس وبر تقسیم کلاسیک حقوق را به حقوق عمومی و خصوصی، بر هیچ معیار حقوقی یا جامعه‌شناختی درست و رضایت‌بخشی مبتنی نمی‌دانست و خود سعی می‌کرد واقعیت‌های حقوقی را به روش نمونه آرمانی (تیپ ایده‌آل)، طبقه‌بندی کند. او پس از بررسی‌های مفصل در خصوص تفکر یا معرفت‌های حقوقی، آن‌ها را در یک سنخ‌شناسی چهارگانه جای می‌دهد، هر چند او توجه دارد که آن‌ها را نمی‌توان به شکل ناب در جوامع واقعی یافت: ۱- حقوق غیر عقلانی ماهوی (وحی فرهمندانه توسط انبیای حقوقی)؛ ۲- حقوق غیر عقلانی صوری (ایجاد و کشف تجربی حقوق از سوی معتمدان)؛ ۳- حقوق عقلانی ماهوی (اعطای حقوق توسط امپراتوران و حاکمان غیردینی)؛ ۴- حقوق عقلانی صوری (حقوق نظام‌یافته و تخصصی). در متن مقاله تلاش کردیم (ش ۶) دیدگاه ماکس وبر را در خصوص عقلانی بودن حقوق اسلامی نقد کرده، تصویری را که درست‌تر می‌دانیم به دست دهیم.

ماکس وبر بر آن بود که غرب در مرحله سوم تحول به پیش می‌رود و به جدایی حقوق از دین رسیده است؛ اما در سایر مناطق جهان به دلیل وجود سنت‌های رازورزانه و آمیخته به جادو این جدایی که مقتضای رشد عقلانیت است، میسر نشد. امروزه دیگر به روشنی معلوم است که کار به این آسانی نیست و حتی در خود آلمان این سیر به آسانی انجام نشد و ارزش‌های فراحقوقی و ایدئولوژیک مبنای حقوق آلمان را پس از مرگ وبر، زیر و رو کرد؛ اما در مرحله چهارم، حقوق به سوی نوعی صورت‌گرایی حقوقی

پیش می‌رود و برغم تخصصی شدن آن، این بار صورت‌گرایی مبهم و دوپهلوست؛ زیرا از یک سو به عوامل فراحقوقی اهمیت می‌دهد و بر اساس مطالعات تخصصی، ارزش خاصی را مطرح می‌کند و از سوی دیگر بر خلاف آن ارزش اقداماتی را دنبال می‌کند. مطالعات جدید (اسپنسر، گمپل و هاید) نشان می‌دهد که ماکس وبر با همه پیچیدگی‌های فکری و گستردگی دانشی که داشت، بدرستی نتوانست سیر عقلانی شدن و نیز مقوله مشروعیت را بررسی و تحلیل کند. به عنوان نمونه، حرکت به سوی عقلانی شدن، قطعاً حرکتی بدون بازگشت به سوی جدایی از ارزش‌های اخلاقی عالی و فراحقوقی نیست و حتی این تحلیل نمی‌تواند اقتدار عقلانی رهبران کنونی را در اروپا توجیه کند. همچنین در مقوله مشروعیت، ماکس وبر به جای «فهم»^۱ بنیان اعتقاد به مشروعیت، به «تبیین»^۲ آن می‌پردازد. اکنون هنوز محققان بر سر این امر اختلاف نظر دارند که رضایت و پیروی مردم از حقوق، بیش‌تر به خاطر ارزش‌های اخلاقی ماهوی است، یا آن گونه که تام تایلر معتقد شده، بر وجود شیوه‌ها و آیین‌های صورتی مبتنی است. به نظر می‌رسد که در مقام پاسخ به این پرسش نمی‌توان نظریه‌ای جهانی و فرازمانی به دست داد و باید در هر فرهنگ و تمدن خاص برای آن پاسخی مناسب یافت. برای نمونه، در کشور ما ایران، هر چند مردم به آیین رسیدگی و چگونگی برخورد پلیس و دادرسان اهمیت می‌دهند، در عین حال سرانجام قواعدی را عادلانه و شایسته پیروی می‌دانند که بر اساس اعتقادهای اخلاقی و ارزشی آنها و نیز با منافع شخصی آنان سازگار باشد.

^۱ - verstehend (understanding)

^۲ - explanation

مآخذ

- آرون، ریمون، جامعه‌شناسی معاصر آلمان، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر؛ تهران، مؤسسه فرهنگی انتشاراتی تبیان، چاپ اول، ۱۳۷۶.
- آرون، ریمون، مراحل اساسی سیراندیشه در جامعه‌شناسی، ترجمه باقر پرهام؛ تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷.
- ترنر، برایان اس، وبر و اسلام، ترجمه حسین بستان، علی سلیمی و عبدالرضا علیزاده، قم، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۰.
- علیزاده، عبدالرضا، حسین اژدری‌زاده و مجید کافی، جامعه‌شناسی معرفت، جستاری در تبیین رابطه «ساخت و کنش اجتماعی» و «معرفت‌های بشری»، انتشارات پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۳.
- فروند، ژولین؛ ماکس وبر، ترجمه عبدالحسین نیک گهر، تهران، نشر نیکان، چاپ اول، ۱۳۶۲.
- کاتوزیان، ناصر، فلسفه حقوق، ج اول، تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ اول، ۱۳۷۷.
- کوزر، لوئیس، زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی، ترجمه محسن ثلاثی، انتشارات علمی، تهران، چاپ اول، ۱۳۶۸.
- وبر، ماکس، اخلاق پروتستانی و روح سرمایه داری، ترجمه عبدالکریم رشیدیان و پریسا منوچهری کاشانی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۷۳.
- وبر، ماکس، اقتصاد و جامعه، ترجمه عباس منوچهری، مهرداد ترابی‌نژاد و مصطفی عمادزاده، تهران، انتشارات مولی، ۱۳۷۴.
- هیوز، استوارت، آگاهی و جامعه، ترجمه عزت الله فولادوند، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۹.

- Campbell, David, *Truth Claims and Value Freedom in the Treatment of Legitimacy: The Case of Weber*, Journal of Law and Society 13 (2): 307-224, 1986.
- Eisen, Arnold, *The Meanings and Confusions of Weberian 'Rationality'*, British Journal of Sociology, 29(1), pp.57-70, 1978.
- Frund, Julien, *Sociologie de Max Weber*; Paris, Universitaires De France, 1980.
- Huff, Toby E., *Intruduction*, in Huff, Toby E. & Wolfgang Schluchter (eds), *Max Weber & Islam*, Transaction Publishers, New Jersey, 1999.
- Hyde, Alan, *The Concept of Legitimation in the Sociology of Law*, Wisconsin Law Review, 1983(2): 379-426, 1983.
- Spencer, Martin, *Weber on Legitimate Norms and Authority*, British Journal of Sociology 21 (2): 123-134, 1970.
- Theodorson, Gorge A. and Achilles G. Theodorson, *A Modern Dictionary of Sociology*; Thomas y. Croweell Company, New York, 1969.
- Timasheff, Nicholas, *An Introduction to the Sociology of Law*; Transaction Publishers, USA & UK, 2002.
- Trevino, A. Javier, *The Sociology of Law*, Classical and Contemporary Perspectives, St. Martin's Press, New York, 1996.
- Trevino, A. Javier, *The Sociology of Law in Global Perspective*, American Sociologist, summer 2001, Vol.32, Issue2, 2001.
- Turner, Bryan S, *Weber and Islam*, A Critical Study; London: Routledge & kegan Paul, 1974.
- Turner, Bryan S, *An Introduction to Max Weber's Sociology*, in Bryan S. Turner (ed), *Max Weber: Critical Respouses*, Vol. 1; Routledge, 1999,
- Vago, Steven, *Law and Society*, 6th ed, Englewood Cliffs, NJ, Prentice- Hall, Inc, (1981) 2000.
- Weber, Max, *Economy and Society*, Edited by Gnenther Roth and Claus Wittich; University of Coalifonia Press, Vol.2, 1978.

Weber, Max, *The Protestant Ethic and the Spirit of Capitalism*, translated by Talcott Parsons, New York, Charles Scribner's Sons, 1958.

Weber, Max, *The Theory of Social and Economic Organization*, translated by A.M. Henderson and Talcott parsons, the Free Press, New York, 1947.